

آنسلم کانتربری

سید محمد مهدی صدرنژاد^۱

چکیده: فلسفه آنسلم کانتربری^۲ به عنوان بنیانگذار فلسفه اسکولاستیک (مدرسی) در حوزه مسیحیت شناخته می‌شود. او آراییی در حوزه فلسفه دین در پاسخ به سوالات مربوط به رابطه‌ی بین عقل و ایمان و اثبات وجود خدا دارد که امروزه هم مورد بحث متکلمان و فیلسوفان است. این مقاله گزارشی از افکار این متکلم مسیحی است.

کلمات کلیدی: آنسلم کانتربری، فلسفه اسکولاستیک، رابطه عقل و ایمان، براهین وجود خدا

۱. مقدمه

آنسلم در سال ۱۰۳۳ یا ۱۰۳۴ در آسوتا^۳ بدنیا آمد. او در سال ۱۰۵۷ وارد صومعه فرقه بندیکت در بک (شهری در نورماندی) شد و در سال ۱۰۷۸ به سمت راهب بزرگ^۴ رسید. او در سال ۱۰۷۷ کتاب "گفتگوی با خود"^۵ را پیرامون براهین اثبات وجود خدا و توضیح مفهوم یگانگی تالیف کرد. او سپس به نگارش کتاب "گفتگوی با غیر"^۶ پرداخت. او در این اثر به مباحث هستی‌شناسی مرتبط با اثبات وجود خدا پرداخته است. در سال ۱۰۹۳، او به عنوان اسقف اعظم کانتربری منصوب شد و خیلی زود درگیر مشاجرات سیاسی با ویلیلم سوم^۷ بر سر استقلال کلیسا در برابر پادشاه و پیروی آن از فرامین راستین پاپ شد، که این مشاجرات به تبعید آنسلم انجامید. با وجود دعوت به بازگشت هانری اول^۸، مجدداً بر سر اعطای نشانهای تشریفاتی با او اختلاف پیدا کرد. در سال ۱۰۹۹ او اثر خود را با عنوان "چرا خدا مرد است؟"^۹ به اتمام رساند. او در این اثر درکی جدید پیرامون رستگاری نوع بشر توسط حضرت مسیح را ارائه کرد و جنبه انسانی مسیح را مورد توجه بیشتری قرار داد. در سال ۱۷۲۰ به او عنوان دکترای مسیحی^{۱۰} اعطا شد. او در سال ۱۱۰۹ فوت کرده است. [۱-۲]

^۱ smmsadr@yahoo.com

^۲ Anselm of Canterbury, Saint

^۳ منطقه‌ای در شمال ایتالیا

^۴ abbot

^۵ Monologium

^۶ Proslogium

^۷ William II: پادشاه انگلیس در خلال سالهای ۱۰۸۷-۱۱۰۰

^۸ Henry I: پادشاه انگلیس در خلال سالهای ۱۱۰۰-۱۱۳۵

^۹ Cur Deus homo?

^{۱۰} Doctor of the Church:

یکی از عناوین اولیه برای که برای متکلمان معتبر مسیحی که به توسط کلیسای غربی (کاتولیک) و بعداً به وسیله پاپ اعطا می‌شده است.

۲. دیدگاه‌های فلسفی آنسلم

آرای آنسلم به عنوان یک فیلسوف و متکلم مسیحی شناخته شده در اروپای قرون وسطی مورد توجه بسیاری متفکران دوره مدرن بوده است. او قطعاً از ما بعدالطبیعه‌ی ارسطو و فلسفه‌ی ابن‌سینا اطلاعی نداشته است. او در آثار خود منطق و دیالکتیک را به کار بسته ولی فلسفه‌اش عمیقاً تحت تاثیر اوگوستینوس بوده است؛ لذا عده‌ای او را «اوگوستینوس ثانی» نامیده‌اند. [۲ و ۳]

مجموعه آثار مکتوب او یازده رساله یا دیالوگ است که معروفترین آنها در حوزه فلسفه "گفتگو با خود"، "گفتگو با غیر"، "در باب حقیقت" ^{۱۱} و "در باب اختیار" ^{۱۲} است و در حوزه کلام، "چرا خدا مرد است؟" می‌باشد. [۲] این آثار از نظر تاریخی به دو بخش قابل تقسیم است. دوره اقامت در دیر بک و دوره پس از رفتن به کلیسا کانتربری. رساله‌های دوره حضور او در دیر بک به نسبت از غنای فلسفی بیشتر برخوردارند. گفتگو با خود و گفتگو با غیر از آثار نگاشته شد در بک هستند. این دو اثر باید با هم مطالعه شوند، چرا که هر کدام در واقع مفاهیم دیگری را تشریح کرده است. [۲] این آثار به درخواست راهبه‌های دیر بک و بر اساس مباحثاتی که آنسلم با آنان داشته، نگاشته شده‌اند. آنسلم در این دو اثر به طور عمده به آوردن برهان عقلی برای اثبات خدا پرداخته است.

جریان فکری قرن یازدهم با مسئله عقل و ایمان مواجه بود. عده‌ای بین این دو تقابل قائل بودند. در مقابل بعضی منطق را مبنای درک اعتقادات دینی قرار می‌دادند. از طرفی آگوستینوس ایمان را مقدمه‌ی فهم می‌داند و امکان درک بدون ایمان را رد می‌کند. آنسلم در آثار خود سعی کرده که موضعی میانی داشته باشد و لذا شاید موضع او قدری مبهم بر آورد شود. [۳-۴] بخش ۲-۱ به این موضوع پرداخته است.

آنسلم علاوه بر این دوست داشت به پرسش‌های عقیدتی و فلسفی راهبه‌ها جوان پاسخ بدهد. یکی از مهم‌ترین آن‌ها مسئله اثبات وجود خدا بدون استفاده از حجیت کتب مقدس و کلیسا بود. او دو نوع برهان را مطرح کرد: یکی بعد از تجربه ^{۱۳} و دیگری قبل از تجربه ^{۱۴}. در سنت ما به این دو روش اصطلاحاً به ترتیب انی و لمی می‌گویند. در بخش ۲-۲ این براهین را بررسی شده‌اند.

آنسلم خداوند را حقیقت سرمدی می‌دانست و به نظر او وجود هر چیز وجودی است که در خدا دارد. آنسلم خدا را ذاتا متعالی داند و همه صفات الهی را همان ذات او می‌داند. لذا خدا همانطور که خارج از زمان و مکان است و جوهرش در هیچ چیز نیست، ولی در هر مکان و زمان حاضر است. چرا که اگر هر موجودی، اگر با حضور او حمایت نشود، نابود می‌شود. این نگاه اساس تفکر آنسلم پیرامون خلقت است و اراده را نیز مطرح می‌کند. [۴] این موضوع در بخش ۲-۳ شرح داده شده است.

¹¹ De veritate

¹² De libertate arbitrii

¹³ a posterior

¹⁴ a prior

۱-۲. عقل، ایمان و عشق پطرس دامیانی بین عقل، ایمان تقابل قائل بودند. در مقابل برنگاریوس دیالکتیک را مبنای درک اعتقادات دینی قرار می‌داد. آنسلم بین پطرس دامیانی و برنگاریوس در آثار خود قرار داشت و در آثارش گاهی نظراتش به این و گاهی به دیگری متمایل می‌شود و شاید نتوان موضع او را صراحتاً یافت.

آنسلم از یک طرف به عنوان یک مومن با ایمان به عنوان درک جهان هستی بود و از طرفی مدعی بود که بدون بهره‌گیری از حجیت کتاب مقدس، خود عقل حقایق را می‌تواند دریابد. دیدگاه آنسلم نوعی خوش‌بینی را در بر دارد که حاصل نگاه آنسلم به عقل به عنوان عنایتی الهی به مومنان است. آنسلم بین عقل و ایمان دوگانگی قائل بود ولی در این دوگانگی تقابلی نیافت. او عقل را مبنای ایمان نمی‌دانست ولی بر این باور بود که اصول عقاید را می‌توان به کمک عقل صرف اثبات کرد. البته او عقل را مانند آگوستینوس حاصل ایمان معرفی می‌کرد ولی نمی‌توان صراحتاً دریافت که آیا عقل را مانند او داخل ایمان می‌دانسته است یا نه. [۳-۴]

در این زمینه آگوستینوس چنین می‌گوید: "فهم پاداش ایمان است، لذا در پی نباش که بفهمی تا ایمان بیاوری؛ ایمان بیاورد تا بفهمی". [۵] آنسلم هم موضعی مشابه دارد: "من در پی آن نیستم که ابتدا بفهمم و بعد ایمان بیاورم؛ بلکه ایمان می‌آورم تا بفهمم و به این دلیل ایمان می‌آورم که مادام که ایمان نیآورده‌ام نخواهم فهمید". [۵] در برابر این موضع در براهین وجودی و یا مربوط به تجسد الوهی در عیسی (ع) مدعی است که حتی کسی به کتاب مقدس ایمان ندارند، این براهین را می‌پذیرد. [۴] شاید او سعی داشته، این ابهام را با ارائه‌ی این نظر که عقل موهبتی الهی است که به نوع انسان داده و وسیله برای جلو رفت در مراتب ایمان، مرتفع کند [۵]. می‌توان اینگونه خلاصه کرد: او در برابر آگوستینوس عقل و ایمان را مستقل از هم معرفی کرده است، ولی همانند آگوستینوس ارزش عقل در خدمت به ایمان می‌داند.

نکته دیگر آنکه در منطق و دیالکتیک آنسلم برخی گزاره بر گرفته از سنت و الاهیات مسیحی نه به عنوان گزاره ثانویه بلکه به عنوان بدیهیات عقلی مطرح شده است. ضمناً او به حجیت متون مقدس و ایمان را نسبت به عقل نیز قائل بود و از نظر او اگر گزاره‌ای عقلی در برابر عقاید قرار می‌گرفت این نشان از نقص منطقی ذهن بشر است. در واقع می‌توان گفت مدعا او این است که اگر ایمان آوردی می‌توانی از عقل به طور نامحدود و گسترده استفاده کنی. او نگاهی ابزاری به عقل دارد و آن را حاصل اشراق می‌داند که خداوند به انسان می‌دهد که در نهایت به "رویت الهی" می‌رسد. [۴] ریشه نگاه اشراقی او را در سنت رهبانیتی که او به آن تعلق دارد، می‌توان یافت. او چنین می‌گوید که با عقل بچشید و با عشق در آن نفوذ کنید. او در واقع عشق را مرحله عمل می‌داند. [۴]

۲-۲. **براهین اثبات وجود خدا** آنسلم براهین اثبات را به دو دسته براهین بعد از تجربه و قبل از تجربه تقسیم می‌کرد. منظور از برهان بعد از تجربه یا انی، برهانی است که بر اساس تجربه و مشاهده سعی در اثبات خدا دارد و از معلول سعی می‌کند به علت پی ببرد. برهان قبل از تجربه یا لمی از مفاهیم ذهنی به جای واقعیات عینی برای اثبات وجود خدا استفاده می‌کند. [۴-۵]

او در کتاب گفتگو با خود سه برهان بعد از تجربه را مطرح می‌کند. به طور کلی براهین انی آنسلم، یک قاعده کلی دارد: موجودات در مراتب وجودی مختلف اند و موجود عالی‌تر علت موجود سافل است و چون تسلسل را به دلیل محدود دانستن عالم، ممنوع می‌دانسته، در نهایت، این علل به یک علت واحد می‌رسد. [۴] در واقع نفس برهان‌های انی آنسلم بسیار مشائی است ولی اودر براهینش مفاهیم فلسفه افلاطون به کار می‌برد.

برهان اول آنسلم بر اساس نظریه بهره‌مندی افلاطون است. در جهان هر چه مشاهده می‌شود نسبی است و برای درک نسبی باید بتوان مطلق را دریافت. پس باید موجودی مطلق وجود داشته باشد که این موجودات با بهره‌مندی از آن به وجود آمده‌اند. این موجود مطلق همان خیر مطلق است که فاقد علت و بنفسه موجود است. [۴]

برهان دوم آنسلم به علت وجودی اشیا می‌پردازد می‌خواهد از طریق رابطه علی وجود خدا را اثبات کند. در جهان هر چه مشاهده می‌شود علتی دارد و در نهایت سوال این است که چه چیزی علت همه چیز است. حال اگر یک موجود علت همه چیز باشد مسئله حل است ولی اگر چند وجود علت همه چیز باشد دو حال می‌توانند داشته باشند. یا با هم رابطه متقابل دارند که چون یک نمی‌تواند معلول علت خودش باشد این رابطه باطل است یا همه باید واجب بنفسه باشند. این وجوب بنفسه باید ذاتی آنان باشد در غیر صورت عرضی بودن آن به معنی معلول بودن آنان است. حال این علل در ذاتشان باید مشترک باشند. پس این علل یک ذات دارند و به این نتیجه می‌رسیم که یک علت هستند که همان *علل العلل* است. [۴]

برهان سوم در مورد درجات کمال است. هر موجودی دارای درجه‌ای از کمال است و این موجودات در درجات کمال متفاوتند. حال سوال ما این است که کاملترین موجود کدام است. پاسخ این است که یا یافتن کامل‌ترین ممکن است یا نیست. آنسلم جهان را محدود می‌داند و بر این باور است که تعداد موجودات محدود است لذا فرض عدم امکان یافتن کامل‌ترین موجود را رد می‌کند. حال یا یک موجود کامل‌ترین است یا چند موجود. اگر چند موجود کامل‌ترین باشند لازم است که این کمال در ذات همه آنها باشد پس آنها ذاتا در کمال مشترک اند و این به معنی این است که چیزی مشترک ذات آنان است. این ذات کمال مشترک یک ذات و همان خداوند است. [۴]

جدول ۱. خلاصه براهین آنسلم در اثبات وجود خدا.

موضوع برهان	نوع	شکل برهان	اثبات شده
نظریه بهره‌مندی	انی	رابطه علیت به مثابه رابطه بهره‌مندی از کمال	خیر مطلق
علیت	انی	امتناع تسلسل علل و وحدت ذاتی علت تامه	علت العلل
درجات کمال	انی	کمال ذاتی بین موجودات مشترک است.	ذات کمال
برهان وجودی	لمی	درک ذهنی عالی‌ترین وجود نشان دهنده وجود عینی آن است.	عالی‌ترین وجود

آنسلم در رساله گفتگو با غیر معروف‌ترین برهان خود را یعنی برهان وجودی را آورده است. این برهان به جای استفاده از مشهودات سعی می‌کند از مفاهیم ذهنی برای نشان دادن اثبات وجود عینی او بهره بگیرد. نقطه آغاز پرسش این است که انسان به دلیل گناه نخستین به این جهان خاکی تبعید شد و لذا امکان مشاهده عینی خداوند را (نه با چشم بلکه با قلب) ندارد و بر این اساس در کلام مسیحی خدا ندیدنی و نشناختنی است. در اینجا آنسلم (علاوه بر امدادی که از خدا در این راه خواسته) به ذهنیات انسان متوصل می‌شود و سعی می‌کند از طریق یک برهان لمی خدا را اثبات کند. [۳-۴]

او از این جمله در کتاب مقدس الهام می‌گیرد که "نادان در دل خود می‌گویند که خدایی نیست" الهام می‌گیرند و چنین می‌گویند که خدا موجودی است که از او عالی‌تر و عظیم‌تر نمی‌توان درک کرد و حتی کسانی که وجود او را نفی می‌کنند به این عنوان فهمیده اند. چرا که برای نفی آن به درک آن نیاز است. از نظر او این نادانان کتاب مقدس نه در درک مفهوم خدا بلکه در وجود عینی آن مشکل دارند و باید تنها این را بپذیرند. [۴]

آنسلم وجود عینی را عالی‌تر از وجود ذهنی مطرح می‌کند و می‌گوید باید آنچه از آن عالی‌تر وجود ندارد، باید وجود عینی داشته باشد؛ چرا که اگر نباشد آنچه در خارج است از وجود ذهنی آن، عالی‌تر است در نتیجه نمی‌توان درک عالی‌ترین موجود امکان ندارد و این تناقض است. او برای مثال وجود ذهنی نقاشی در ذهن نقاش را مثال زده که پس از کشیده شدن وجود خواهد داشت. [۴]

بر خلاف انتظار آنسلم رساله گفتگو با غیر نسبت به گفتگو با خود بیشتر مورد توجه و نقد قرار گرفت. [۲] در همان زمان راهبی به نام گونیلو رساله در نقد او نوشت و در رساله "پاسخی به رساله‌ی گفتگو با غیر" از طرف نادانان "برهان آنسلم را سلسله از کلمات بی‌محتوی خواند و جمله "آنچه عالی‌تر از آن را نمی‌توان درک کرد" را پوچ و بی‌محتوی دانست. او این نکته را متذکر شد که از وجود ذهنی به وجود عینی نمی‌توان رسید. او مثال نقاش را بی‌ارتباط با استدلال آنسلم خواند و گفت تا نقاش چیزی را نکشد وجود نخواهد داشت و فقط وجود ذهنی آن نشانه‌ی وجود عینی آن نخواهد بود. [۳-۴]

۲-۳. نظریه خلقت آنسلم ذات خدا را کاملاً متعالی و بسیط و صفات الهی را همان ذات می‌دانست. آنسلم برای وجود دو شیوه معرفی می‌کند: وجود بنفسه و وجود بالغیر. وجود بنفسه یعنی وجود به طور ذاتی هست و ضروری و واجب است. وجود بالغیر وجود موجودی است که وجودش را از غیر خود می‌یابد. پس موجودات ممکن محتاج به علت واجب اند و خدا که موجود واجب است، علت به وجود آمدن موجودات ممکن است. [۴]

او مخلوقات را قبل از خلق، مثل و صوری بوده‌اند که در خداوند بوده‌اند. او این مثل را علل موجودات در ذات خداوند می‌داند. قبل از خلقت موجودات فقط ذات خداوند وجود داشته است. او خلقت در و با زمان است. دیدگاه او در نظریه خلقت به آگوستینوس نزدیک است. [۴]

آنسلم بر این باور است که خدا ماده را از عدم^{۱۵} و جهان را از جوهر ماده که غیر از خودش است خلق کرده بدین ترتیب آنسلم هم با تبعیت از سنت مسیحی خلقت را از عدم دانست. به نظر او عدم را نباید نوعی ماده دانست. از نظر او اگر عدم یا همان خلا مادی باشند مشکل وحدت وجود به وجود می‌آید یعنی جوهر مخلوقات و خدا یکی می‌شود. در کلام رسمی مسیحیت ذات خدا و جهان را هم جوهر معرفی می‌شده است. آنسلم این نگاه را رد می‌کند و می‌گوید اگر خدا با جهان هم جوهر باشد باید در ذات او فساد به وجود آید. لذا خدا با قدرت و اختیار موجودات را از عدم که غیر وجود خودش است به وجود آورده است. او جهان را به حال خود رها نکرده و همه جا حاضر است و نگهدار همه چیز است. [۴]

اوگوستینوس روح انسان را در جنبه عقلی‌اش هم جوهر خداوند می‌داند و لذا مدعی است تثلیث را در روح انسان نیز هست. آنسلم این نظریه را از اوگوستینوس گرفته و از رواج‌دهندگان آن است. او در رساله در باب اختیار از اراده آزاد انسان سخن می‌گوید و معتقد است که همان طور که کتاب مقدس ذکر کرده، انسان به تصویر و شکل خدا خلق شده است و توانایی انجام خیر و شر را دارد. انسان قبل از گناه نخستین مانند فرشتگان آزاد بود. اما انسان پس از نخستین با استفاده ناصحیح از اراده خود، گناه کرد، این اراده هم باید او را برای رهایی کمک کند. بنابراین اراده برای تصحیح اراده به انجام دادن نیکویی است. [۴]

آنسلم حقایق و ارزشها را برتر قبل از اراده می‌داند و باید آن را شناخت. اراده خود را با آنها سازگار کند. لذا او اخلاق را شناخت خیر و خواستن آن معرفی کرده است. ولی اراده انسان تحت تاثیر وسوسه است و در هر حالت این خداوند است که باید تصمیم بگیرد لطف را به چه کسی اعطا کند و خود شخص در دریافت لطف نقش چندانی ندارد. [۴]

¹⁵ es nihilo

۳. مراجع

1. Britannica Concise Encyclopedia.
2. Routledge Encyclopedia of Philosophy, Version 1.0, Routledge, London.
۳. ایلخانی، محمد، تاریخ فلسفه در قرون وسطی و رنسانس، سمت، تهران، ۱۳۷۹.
۴. زندگی و آرای آنسلم قدیس، <http://www.iptra.ir/vdca49aynna.html>
۵. ژیلسون، اتین، عقل و وحی در قرون وسطی، شهرام پازوکی، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۱.